

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

کریس هجز [2] / ۲۷ نومبر ۲۰۱۸
برگردان: مسعود امیدی
۱۷ اگست ۲۰۲۳

مسیر تاریک نئولیبرالیسم به سوی فاشیسم [1]



نئولیبرالیسم به عنوان تئوری اقتصادی همیشه مزخرف بوده است. به اندازه ایدئولوژی‌های حاکم گذشته مانند حق الهی پادشاهان و اعتقاد فاشیسم به آبرانسان [3] از اعتبار برخوردار است. هیچ یک از وعده‌های لاف‌زنانه آن حتی در دوردست‌ها امکان‌پذیر نبود. تمرکز ثروت در دست یک الیت الیگارش‌ی جهانی – در حال حاضر هشت خانواده به‌اندازه ۵۰ درصد جمعیت جهان دارای ثروت هستند. – در حالی که کنترل‌ها و مقررات دولتی را از بین می‌برد، همواره منجر به ایجاد نابرابری درآمدی گسترده و قدرت انحصاری شده، افراط‌گرایی سیاسی را دامن‌زده و دموکراسی را از بین می‌برد. برای پی‌بردن به این موضوع، نیازی نیست ۵۷۷ صفحه کتاب *سرمایه در قرن بیست و یکم* توماس پیکتی [4] را مرور کنید. اما هرگز موضوع اصلی، عقلانیت اقتصادی نبود. موضوع، احیای قدرت طبقاتی بود.

به‌عنوان یک ایدئولوژی حاکم، نئولیبرالیسم موفقیتی درخشان بود. از دهه ۱۹۷۰، منتقدان جریان اصلی کینزی آن از دانشگاه، مؤسسات دولتی و سازمان‌های مالی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی بیرون‌رانده شده و از رسانه‌ها کنار گذاشته شدند. مشاوران و ندیمان مطیع و ژست‌بگیران فکری مانند میلتون فریدمن [5] در مکان‌هایی مانند دانشگاه شیکاگو بزرگ شدند و برنامه‌های مهم و بودجه شرکت‌های بزرگ به آن‌ها داده شد. آن‌ها شعار صاحب‌منصبان حاشیه، نظریه‌های اقتصادی بی‌اعتباری که توسط فردریش هابک [6] و نویسنده درجه سه آین رند [7] رایج شده بود، را ترویج کردند. هنگامی که ما در برابر دستورات بازار زانوزیم و مقررات دولتی را لغو کردیم، مالیات‌ها را برای ثروتمندان کاهش دادیم، به جریان پول از مرزها اجازه دادیم، اتحادیه‌ها را از بین بردیم و قراردادهای تجاری را

امضاء کردیم که مشاغل را به کارگاه‌های بهره‌کشی پوشاک [8] در چین فرستاد، جهان تبدیل به مکانی شادتر، آزادتر و ثروتمندتر تبدیل خواهد شد. این یک فریب بود، اما جواب داد.

دیوید هاروی [9]، نویسنده کتاب «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم» [10] گفت: «شناخت منشأ طبقاتی این پروژه که در دهه ۱۹۷۰ رخداد مهم است، زمانی که طبقه سرمایه‌دار در مشکلات زیادی قرار داشت، کارگران بخوبی سازمان‌دهی شده بودند و شروع به عقب‌راندن [طبقه حاکم] می‌کردند.» زمانی که ما در نیویورک صحبت می‌کردیم، او گفت «آن‌ها، مانند هر طبقه حاکم، به ایده‌های حکمرانی نیاز داشتند. بنابراین، ایده حکمرانی این بود که آزادی بازار، خصوصی‌سازی، کارآفرینی توسط خود فرد، آزادی فردی و همه چیزهای دیگر باید ایده‌های حاکم بر نظم اجتماعی جدید باشد و این دستوری بود که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اجرا شد.»

او گفت: «به‌عنوان یک پروژه سیاسی، بسیار هوشمندانه بود.» او می‌گوید: «این توافق عمومی زیادی به دست آورد، زیرا در مورد آزادی و آزادی فردی و آزادی انتخاب صحبت می‌کرد. وقتی آن‌ها از آزادی صحبت می‌کردند، منظورشان آزادی بازار بود. پروژه نئولیبرالی به نسل ۶۸ گفت: «خوب، شما آزادی و استقلال می‌خواهید؟ (این همان چیزی بود که جنبش دانشجویی به دنبال آن بود)، ما آن را به شما می‌دهیم، اما این آزادی بازار است. چیز دیگری که به دنبال آن هستید، عدالت اجتماعی است. آن را فراموش کنید. بنابراین، ما به شما آزادی فردی می‌دهیم، اما شما عدالت اجتماعی را فراموش کنید. متشکل نشوید.» تلاش برای بی‌مصرف کردن نهادها بود، که نهادهای جمعی طبقه کارگر و به‌ویژه اتحادیه‌ها و به‌تدریج آن احزاب سیاسی‌ای بودند که به‌نوعی به فکر رفاه توده‌ها بودند.»

هاروی ادامه داد: «نکته مهم آزادی بازار این است که به‌نظر می‌رسد برابری طلبانه است، اما هیچ چیز، نابرابرتر از رفتار برابر با نابرابرها نیست.» «این [پروژه] نوید برابری رفتار را می‌دهد، اما اگر بسیار ثروتمند هستید، به این معنی است که می‌توانید ثروتمندتر شوید. اگر خیلی فقیر هستید، احتمال این که فقیرتر شوید، بیشتر است. آنچه مارکس در جلد اول «سرمایه» به‌طرز درخشانی نشان داد، این است که آزادی بازار سطوح بیشتر و بیشتری از نابرابری اجتماعی را ایجاد می‌کند.»

ترویج ایدئولوژی نئولیبرالیسم به‌شدت توسط یک طبقه سرمایه‌دار متحد سازمان‌دهی شد. نخبگان سرمایه‌داری سازمان‌هایی مانند میزگرد (کنفرانس) های تجاری [11]، اتاق بازرگانی [12] و اتاق‌های فکری چون بنیاد هریتیج [13] را برای فروش این ایدئولوژی به مردم تأمین‌مالی‌کردند. تا زمانی که دانشگاه‌ها به ایدئولوژی حاکم وفاداری داشتند، آن‌ها کمک‌های مالی مفرطی را در اختیار این دانشگاه‌ها می‌گذاشتند. آن‌ها از نفوذ و ثروت خود و همچنین مالکیت خود بر بسترهای رسانه‌ای استفاده کردند تا مطبوعات را به سخنگوی خود تبدیل کنند. و هر بدعت‌گذار (مخالف) را ساکت می‌کردند یا کاریابی را برای آن‌ها دشوار می‌کردند. اوچ‌گرفتن ارزش سهام به‌جای تولید، تبدیل به معیار جدید اقتصاد شد. همه‌چیز و همه‌کس، مالی و کالائی شده‌بود.

هاروی گفت: «ارزش با هر قیمتی که در بازار تحقق می‌یابد، ثابت می‌شود.» «بنابراین، هیلری کلینتن بسیار ارزشمند است، زیرا او برای ۲۵۰۰۰۰۰ دلار برای گلدمن ساکس [14] سخنرانی کرد. اگر من برای یک گروه کوچک در مرکز شهر سخنرانی کنم و بابت آن ۵۰ دلار دریافت کنم، روشن است که ارزش او بسیار بیشتر از من است. ارزش‌گذاری یک شخص، از منظر آن‌ها، بر این اساس است که چقدر می‌تواند در بازار به‌دست آورد.»

او ادامه داد: «این فلسفه‌ای است که در پس نئولیبرالیسم نهفته است. ما باید روی چیزها قیمت بگذاریم. حتی اگر آن‌ها واقعاً چیزهایی نیستند که باید به‌عنوان کالا در نظر گرفته شوند. به‌عنوان مثال، مراقبت‌های بهداشتی به کالا تبدیل می‌شود. مسکن برای همه تبدیل به کالا می‌شود. آموزش تبدیل به کالا می‌شود. بنابراین، دانشجویان باید وام بگیرند تا از

تحصیلاتی برخوردار شوند که در آینده شغلی برای آن‌ها ایجاد می‌کند. تقلب کار همین است. اساساً می‌گوید اگر کارآفرین هستید، اگر بیرون بروید و خودتان را آموزش دهید و غیره، پاداش درست خود را دریافت خواهید کرد. اگر پاداش‌های خود را دریافت نمی‌کنید، به این دلیل است که خودتان را درست آموزش نداده‌اید. شما دوره‌های اشتباهی را گذرانده‌اید. شما به جای گذراندن دوره‌های مهارت‌های مدیریتی در مورد چگونگی بهره‌برداری از نیروی کار، دوره‌هایی را در فلسفه یا ادبیات کلاسیک گذرانده‌اید».

فریب‌کاری نئولیبرالیسم اکنون به صورت گسترده در این دیدگاه سیاسی قابل درک است. پنهان کردن ماهیت غارتگرانه‌ی آن، از جمله درخواست‌های آن برای یارانه‌های عمومی هنگفت، وحشتناک‌تر و سنگین‌تر است (برای مثال، آمازون اخیراً به دنبال معافیت‌های مالیاتی چندمیلیارد دلاری از نیویورک و ویرجینیا برای راه‌اندازی مراکز توزیع در این ایالت‌ها بود). این امر نخبگان حاکم را وادار کرده است که با عوام‌فریبان دست‌راستی که از تاکتیک‌های خشن نژادپرستی، اسلام‌هراسی، همجنس‌گراهراسی، تعصب و زن‌ستیزی استفاده می‌کنند، ائتلاف‌کنند تا خشم و ناامیدی فزاینده‌ی مردم را از نخبگان دور کرده و به سمت قشر آسیب‌پذیر هدایت‌کنند. این عوام‌فریب‌ها، غارت توسط نخبگان جهانی را شتاب می‌دهند و هم‌زمان وعده‌ی حمایت از مردان و زنان کارگر را می‌دهند. برای مثال، دولت دونالد ترامپ [15] مقررات متعددی از انتشار گازهای گلخانه‌ای گرفته تا بی‌طرفی شبکه [16] را لغو کرده و مالیات‌ها را برای ثروتمندترین افراد و شرکت‌ها کاهش داده است و در حدود ۱.۵ تریلیون دلار از درآمد دولت را در طول دهه‌ی آینده از بین برده است، در حالی که در بردارنده‌ی زبان و اشکال مستبدانه‌یست.

نئولیبرالیسم ثروت اندکی تولید می‌کند. ضمناً آن را به سمت بالا در دستان نخبگان حاکم توزیع می‌کند. هاروی این را «انباشت از طریق سلب مالکیت» می‌نامد.

هاروی می‌گوید: «استدلال اصلی انباشت از طریق سلب مالکیت بر این ایده استوار است که وقتی مردم ظرفیت ساختن چیزها یا ارائه‌ی خدمات را از دست می‌دهند، سیستمی را راه‌اندازی می‌کنند که ثروت را از افراد دیگر استخراج می‌کند. سپس آن استخراج به مرکز فعالیت‌های آن‌ها تبدیل می‌شود. یکی از راه‌هایی که در آن استخراج می‌تواند اتفاق بیفتد، ایجاد بازارهای کالایی جدید است که قبلاً وجود نداشت. برای مثال، زمانی که من جوان‌تر بودم، آموزش عالی در اروپا اساساً یک کالای عمومی بود. اینک [آموزش عالی و سایر خدمات] به صورت فزاینده‌ای تبدیل به یک فعالیت خصوصی شده‌اند. خدمات بهداشتی هم همین‌طور است. بسیاری از این حوزه‌ها که به نظر شما در معنای عادی کالا نیستند، تبدیل به کالا می‌شوند. مسکن برای جمعیت کم‌درآمد اغلب به عنوان یک تعهد اجتماعی تلقی می‌شد. حالا همه‌چیز باید از طریق بازار انجام شود. شما منطق بازار را بر حوزه‌هایی تحمیل می‌کنید که نباید به روی بازار باز باشند».

هاروی گفت: «وقتی من بچه بودم، آب در بریتانیا به عنوان کالای عمومی تأمین می‌شد. سپس، البته خصوصی می‌شود. شما شروع به پرداخت هزینه‌های آب می‌کنید. آن‌ها [در بریتانیا] حمل‌ونقل را خصوصی کرده‌اند. سیستم اتوبوس پر از بی‌نظمی است. همه‌ی این شرکت‌های خصوصی در اینجا، آنجا، همه‌جا در حال کار هستند. سیستمی که واقعاً به آن نیاز دارید، وجود ندارد. در راه‌آهن هم همین اتفاق می‌افتد. یکی از چیزهایی که در حال حاضر، در بریتانیا جالب است، این است که حزب کارگر می‌گوید: «ما برآنیم تا همه [چیز] را به مالکیت عمومی برگردانیم، زیرا خصوصی‌سازی کاملاً احمقانه است و عواقب دیوانه‌کننده‌ای دارد و اصلاً خوب کار نمی‌کند. بیشتر مردم اکنون با آن [برگرداندن به مالکیت عمومی] موافق هستند».

در نئولیبرالیسم، فرآیند «انباشت از طریق سلب مالکیت» با مالی‌سازی همراه بوده است.

هاروی در کتاب خود که شاید بهترین و مختصرترین شرح تاریخ نئولیبرالیسم است، می‌نویسد: «مقررات‌زدایی به سیستم مالی اجازه‌داد تا از طریق سفته‌بازی، غارت، کلاهبرداری و دزدی به یکی از مراکز اصلی فعالیت بازتوزیعی تبدیل‌شود». «تبلیغات سهام، طرح‌های پونزی [17]، تخریب سازمان‌یافته‌ی دارایی‌ها از طریق تورم، سلب دارایی‌ها از طریق ادغام و تصاحب، ارتقای سطوحی از تعهدات بدهی‌ها که کل جمعیت را حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به اعمال شاقه‌ی بدهی محدود می‌کند. همه‌ی این‌ها از نگفتن هیچ چیز از کلاهبرداری شرکت‌ها، سلب مالکیت از دارایی‌ها، حمله به صندوق‌های بازنشستگی، تخریب آن‌ها توسط سهام، و سقوط شرکت‌ها توسط اعتبار و دستکاری سهام، به ویژگی‌های اصلی سیستم مالی سرمایه‌داری تبدیل‌شدند.

نئولیبرالیسم، با برخورداری از قدرت مالی بسیار زیاد، قادر است با ایجاد بحران‌های اقتصادی، ارزش دارایی‌ها را کاهش دهد و سپس آن‌ها را تصاحب‌کند.

او گفت: «یکی از راه‌هایی که می‌توان از طریق آن یک بحران را مهندسی‌کرد، قطع جریان اعتبار است. این کار در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ در شرق و جنوب شرق آسیا انجام‌شد. ناگهان نقدینگی خشک شد. مؤسسات بزرگ وام نمی‌دهند. جریان زیادی از سرمایه‌ی خارجی به اندونزی وجود داشت. شیر آب را بستند. [18] سرمایه‌ی خارجی خارج شد. آن‌ها تا حدی آن را خاموش‌کردند زیرا وقتی همه‌ی شرکت‌ها ورشکست شدند، می‌توان آن‌ها را خرید و دوباره به کار بازگرداند. ما در طول بحران مسکن در اینجا [در ایالات متحده] همین موضوع را دیدیم. سلب مالکیت مسکن، خانه‌های زیادی را به‌جا گذاشت که می‌توان آن‌ها را بسیار ارزان خریداری‌کرد. بلک استون [19] وارد می‌شود، تمام مسکن‌ها را می‌خرد و اکنون بزرگترین صاحب‌خانه در کل ایالات متحده است. ۲۰۰۰۰۰ ملک یا چیزی شبیه به آن دارد. منتظر چرخش بازار است. وقتی بازار چرخید، کاری که به طور خلاصه انجام شد، می‌توانید آن را بفروشید یا اجاره دهید و در یک دوره‌ی زمانی به آن پایان دهید. بلک استون بحران سلب مالکیت را که در آن همه باختند، به پایان رسانده‌است. این یک انتقال عظیم ثروت بود».

هاروی هشدار می‌دهد که آزادی فردی و عدالت اجتماعی لزوماً با هم سازگار نیستند. او می‌نویسد که عدالت اجتماعی مستلزم همبستگی اجتماعی و «تمایل به خفه‌کردن خواسته‌ها، نیازها و امیال فردی در راه مبارزه عمومی‌تر برای مثال برابری اجتماعی و عدالت زیست‌محیطی است». لفاظی نئولیبرال، با تأکید بر آزادی‌های فردی، می‌تواند به‌طور مؤثر «آزادی‌گرایی، سیاست‌های هویتی، چندفرهنگی‌گرایی، و در نهایت مصرف‌گرایی خودشیفته را از نیروهای اجتماعی که در جستجوی عدالت اجتماعی از طریق تسخیر قدرت دولتی هستند، جدا کند».

کارل پولانی [20] اقتصاددان، فهمید که دو نوع آزادی وجود دارد. آزادی‌های بد برای استثمار از اطرافیان و کسب سودهای کلان بدون توجه به منافع عمومی، از جمله آنچه بر سر اکوسیستم و نهاد‌های دموکراتیک آمده‌است، وجود دارند. این آزادی‌های بد باعث می‌شوند که شرکت‌ها فن‌آوری‌ها و پیشرفت‌های علمی را در انحصار خود درآورند تا به سودهای کلان دست‌یابند، حتی مانند صنعت داروسازی در زمانی که انحصار به‌معنای به مخاطره افتادن زندگی کسانی است که نمی‌توانند قیمت‌های گزافی بپردازند. آزادی‌های خوب – آزادی وجدان، آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی تشکل، آزادی انتخاب شغل – در نهایت با تقدم آزادی‌های بد از بین می‌رود. [21]

پولانی نوشت: «برنامه‌ریزی و کنترل به‌عنوان نفی آزادی، مورد حمله قرار می‌گیرد.» «شرکت آزاد و مالکیت خصوصی، به‌عنوان ضروریات آزادی اعلام‌شده‌است. گفته می‌شود که هیچ جامعه‌ای که بر پایه‌های دیگری بنا شده باشد، سزاوار آن نیست که آزاد خوانده شود. آزادی‌ای که مقررات ایجاد می‌کند، به‌عنوان عدم آزادی محکوم می‌شود. [22] عدالت، آزادی و رفاهی که ارائه می‌دهد، به‌عنوان استتار برده‌داری مورد تقبیح قرار می‌گیرد.

هاروی به نقل از پولانی می‌نویسد: «بنابراین ایده‌ی آزادی به حمایت صرف از سرمایه‌گذاری آزاد، انحطاط می‌یابد»، که «به‌معنای کامل آزادی برای کسانی است که درآمد، اوقات فراغت و امنیت آن‌ها نیازی به افزایش ندارد، و صرفاً آزادی ناچیزی برای مردمی است که ممکن است بیهوده تلاش‌کنند تا از حقوق دموکراتیک خود برای به‌دست‌آوردن جان‌پناهی در برابر قدرت صاحبان دارایی استفاده‌کنند.» اما «اگر در هیچ جامعه‌ای ممکن نیست که در آن قدرت و اجبار وجود نداشته باشد، (که همواره هم چنین است) و جهان به گونه‌ای نیست که در آن زور هیچ کارکردی نداشته باشد»، پس «تنها راهی که می‌توان این دیدگاه اتوپایی لیبرالی را حفظ کرد، با اعمال زور، خشونت و اقتدارگرایی است. به نظر پولانی، اتوپیانسیسم لیبرال یا نتولیبرال، محکوم به سرخوردگی با اقتدارگرایی یا حتی فاشیسم آشکار است. آزادی‌های خوب از بین می‌روند، آزادی‌های بد حاکم می‌شوند.»

نتولیبرالیسم آزادی بسیاری را به آزادی عده‌ی اندکی تبدیل می‌کند. نتیجه‌ی منطقی آن، نتوفاشیسم است. نتوفاشیسم [مانند فاشیسم] به‌نام امنیت ملی، آزادی‌های مدنی را از بین می‌برد و کل گروه‌ها را خائن و دشمن مردم معرفی می‌کند. این ابزار نظامی شده‌ای است که توسط نخبگان حاکم برای حفظ کنترل، ایجاد تفرقه و گسیختن جامعه و تسریع بیشتر غارت و نابرابری اجتماعی، مورد استفاده قرار می‌گیرد. ایدئولوژی حاکم که دیگر اعتباری ندارد، با چکمه‌ی نظامی جایگزین می‌شود.

<https://canadiandimension.com/articles/view/neoliberalisms-dark-path-to-fascism> [1]

Chris Hedges [2]

کریس هِجِز یک ستون نویسنده Truthdig یک وبسایت خبری آنلاین آمریکایی است که ترکیبی از مقالات طولانی، مطالب وبلاگ، پیوندهای سرپرستی، مصاحبه‌ها، نقد هنری و تفسیر رویدادهای جاری را از دیدگاه چپ‌گرا و مترقی سیاسی ارائه می‌کند. م) یک روزنامه‌نگار برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر، یک نویسنده‌ی پرفروش نیویورک تایمز، یک پروفیسور در برنامه‌ی مدرک دانشگاهی است که توسط دانشگاه راتگرز به زندانیان ایالت نیوجرسی ارائه شده‌است، و یک وزیر منصوب شده پرسبیتی (مربوط به کلیسای مسیحی که طبق اصول پروتستان توسط بزرگان اداره می‌شود-م) است. او ۱۲ کتاب نوشته‌است، از جمله کتاب پرفروش نیویورک تایمز «روزهای نابودی، روزهای انقلاب» (۲۰۱۲) که با همکاری جو ساکو (Joe Sacco) کاریکاتورست نوشته‌است. از دیگر کتاب‌های او می‌توان به «مزد انقلاب: الزام اخلاقی انقلاب» (۲۰۱۵)، «مرگ طبقه‌ی لیبرال» (۲۰۱۰)، «امپراتوری توهم: پایان سواد و پیروزی نمایش» (۲۰۰۹)، «من به آنتیست‌ها اعتقاد ندارم» (۲۰۰۸) و پرفروش‌ترین آن‌ها «فاشیست‌های آمریکایی: راست مسیحی و جنگ علیه آمریکا» (۲۰۰۸). آخرین کتاب او «آمریکا: تور خداحافظی» (۲۰۱۸) است. کتاب او «جنگ نیروبی است که به ما معنا می‌دهد» (۲۰۰۳) نامزد نهایی جایزه‌ی حلقه‌ی منتقدان کتاب ملی برای آثار غیرداستانی بود و بیش از ۴۰۰۰۰ نسخه فروخته است. او یک ستون هفتگی برای وبسایت Truthdig می‌نویسد و برنامه‌ای را با عنوان «در تماس» در RT America میزبانی می‌کند.

Übermensch [3]

آبرئسان یا فوق بشر یا ابرمرد مفهومی در فلسفه‌ی فردریش نیچه است که می‌تواند فراتر از اخلاق مرسوم مسیحی برای ایجاد و تحمیل ارزش‌های خود، که دراصل توسط نیچه در «چنین گفت زرتشت» (۱۸۸۳-۱۸۸۵) توصیف شده‌است، قدم کند. (م)

Thomas Piketty [4]

Milton Friedman[5]

Friedrich Hayek[6]

Ayn Rand[7]

Sweatshops[8]

کارخانه یا کارگاهی مخصوصاً در صنعت پوشاک که در آن کارگران یدی با دستمزدهای بسیار پایین برای ساعات طولانی و در شرایط بسیار نامناسب به کار گرفته می‌شوند. (م)

David Harvey[9]

A brief History of Neoliberalism[10]

the Business Roundtable[11]

the Chamber of Commerce[12]

The Heritage Foundation[13]

بنیاد هریتج، اندیشکده‌ی محافظه‌کار آمریکایی مستقر در واشینگتن، دی. سی. است. (م)

Goldman Sachs[14]

گلدمن ساکس دومین بانک سرمایه‌گذاری بزرگ در جهان از نظر درآمد است و در رتبه‌ی ۵۰ فهرست Fortune 500 از بزرگترین شرکت‌های ایالات متحده قرار دارد. (م)

Donald Trump[15]

net neutrality[16]

بی‌طرفی شبکه، مفهوم اینترنت باز و برابر برای همه، صرف‌نظر از دستگاه، برنامه یا پلتفرم مورد استفاده و محتوای مصرف‌شده است. طرفداران این ایده معتقدند همه شرکت‌ها، از جمله ارائه‌دهندگان خدمات اینترنتی (ISP)، باید با داده‌های اینترنت و کاربران به‌طور یکسان رفتار کنند. (م)

Ponzi Scheme[17]

طرح پونزی یا طرح پانزی به روش کلاهبرداری‌ای گفته می‌شود که در آن به سرمایه‌گذاران قول بازگشت سرمایه و سود را با کمترین ریسک می‌دهد. درحالی‌که به‌طور کلی در دنیای اقتصاد امروز هیچ فعالیت سودآوری نمی‌تواند بدون ریسک باشد. (م)

turn off the tap[18]

«بستن شیر آب» اساساً به‌معنای به‌چالش کشیدن شریک زندگی به یک رابطه‌ی جنسی است. (م)

Blackstone[19]

بلک استون بزرگترین مدیر دارایی جایگزین در جهان است که با ایجاد کسب‌وکارهای قوی به سرمایه‌گذاران مؤسسات و فردی خدمات می‌دهد. (م)

Karl Polanyi[20]

[21] در کشور ما به فهرست این آزادی‌های خوب می‌توان موارد بسیاری از آزادی‌های فردی چون آزادی پوشش، آزادی خواندن آواز و... برای زنان را افزود که در تمام جهان امری جاافتاده و متعارف است. بعلاوه این‌که کدام مورد از آزادی‌ها از چه اولویتی برخوردار است، به میزان زیادی به شرایط مشخص جوامع مختلف برمی‌گردد. بدیهی است

که در جوامع غربی، آزادی پوشش برای بانوان از اولویت برخوردار نباشد، چرا که کسی زنان و دختران آن جوامع را به دلیل بی‌حجابی یا بدحجابی و ... مورد هجوم و بازداشت و ضرب‌وشتم و زندان و اخراج از کار و تحصیل و محکومیت به شستن مرده و ... قرار نمی‌دهد. اما در ایران، حاکمیت با نوعی رویکرد زن‌ستیز و ارتجاعی به حقوق آزادی‌های طبیعی، فردی و اجتماعی زنان و نیز مردم جامعه، مطالبه‌ی حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی را در اولویت زندگی اجتماعی مردم قرار داده‌است. معنای این سخن آن نیست که مطالبات مربوط به عدالت اجتماعی در حاشیه قرار دارد. اتفاقاً موضوع همین است که اساساً اولویت‌بندی و تقدم‌تأخر قائل‌شدن بین آزادی‌های فردی و شخصی، برای زنی که صبح از خانه بیرون می‌رود تا به محل کار و تحصیل و خیابان و بازار مراجعه‌کند و از یک سو با تحمیل‌ها و تضییقات حجاب اجباری مواجه می‌شود و از سوی دیگر، هم‌زمان در محل کار و جامعه حقوق اجتماعی او نیز به مثابه‌ی بخشی از طبقه‌ی فرودست از طریق اجرای برنامه‌های نئولیبرالی در ابعاد گسترده تضییع می‌شود، تعیین اولویت بین این موارد چندان معنی‌دار نخواهد بود، به‌ویژه اینکه حاکمیت در هر دو حوزه حقوق او را نقض می‌کند و اینطور نیست که مثلاً در حوزه‌ی مطالبات عدالت‌خواهانه به مطالبات او و جامعه پاسخ مثبت داده باشد و در حوزه‌ی آزادی‌های فردی و مواردی چون آزادی پوشش، حقوق او را نقض کند. او می‌آموزد که باید هم‌زمان در دو جبهه برای آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک و مطالبات عدالت‌خواهانه خود برزند. و بدیهی است که مردان عضو خانواده‌ی او، بستگان و آشنایان و دوستان و هموطنان او نیز همین را بیاموزند و با او همراه باشند. (م)

[22] مقرراتی که تبعیض را در زمینه‌های جنسیتی، نژادی، مذهبی و ... تحمیل می‌کنند، در واقع ناقض آزادی هستند اما مقرراتی که با هدف توسعه و نهادینه‌کردن عدالت اجتماعی، پاسداری از محیط زیست و تضمین حقوق اساسی، اجتماعی، فردی و دموکراتیک مردم وضع شوند، لازمه‌ی آزادی هستند. (م)